

خیانت است یا حماقت؟

این مقاله را می‌خواهم با مقدمه‌ای درسه نکته آغاز کنم و می‌دانم این بدعت برای خوانندگانانی که باشیوه نوشتن من آشنا نیستند تعجب‌انگیز است که چگونه بنده گریزان از مقدمه چینی و حاشیه پردازی تغییر سبک و سلیقه داده‌ام. تعجب خوانندگان گرامی تبدیل به حیرت خواهد شد اگر بشنوند این هر سه نکته‌ای که به عنوان مقدمه بر صدر مقاله خواهد نشست از شدت وضوح در مقام بدیهیات است. این توضیح واضح‌تر ممکن است به مذاق بسیاری از نکته‌سنجان تنگ حوصله ملال‌انگیز نماید، اما امیدوارم بزرگوارانه تحمل نمایند و بخوانند و یقین داشته باشند که در سازمانهای اداری و فرهنگی کشور ما هستند بزرگان مسند نشینی که نامعقولانه منکر محسوس‌اند و در برابر اینان چاره‌ای نیست جز توسل به اثبات امور مسلم و قطعی.

نکته نخستین توضیح این واقعیت است که آشنائی با زبان و فرهنگ هر ملتی مایه بخش دوستی و تعلق خاطر شخص است نسبت به افراد آن ملت.

در جمع دوستان و نزدیکان خود نظر کنید، آنکه در مدارس پاریس درس خوانده و با زبان و فرهنگ فرانسوی آشناست، خواه و ناخواه، همه میل دلش با ملت فرانسه و تمدن فرانسوی است. آن که با زبان عربی آشنائی دارد دلبستگی به تازیان بیشتر است تا فرضاً به مردم چین و ژاپون. اگر در فاصله مشخصی از زمان ملاحظه کردید موسیقی امریکائی قسمت اعظم برنامه‌های رادیویی کشوری را به خود اختصاص داده است یا فیلم‌های بز بزن ینگه دنیائی صفحه تلویزیون ملی را قرق کرده است، یقین داشته باشید که متصدیان این سازمانها تربیت شدگان مدارس امریکائی هستند و از پشت عینک آن سلیقه جهان را می‌نگرند و بز بکش‌های کودکانه و پرخشونت امریکائی در ذائقه معتادشان مطبوع‌تر از طراقتهای فرانسوی است.

اگر در مناقشه لایزال اعراب و اسرائیل، یکی از جراید شهرتان را بشدت هوادار اعراب و دشمن اسرائیل دیدید، یقین داشته باشید که مدیر یا سردبیر آن روزنامه با زبان و فرهنگ عرب آشنائی دارد و بر اثر این آشنائی نسبت به مردم صاحب آن زبان و فرهنگ دلبستگی بیشتر و هم‌دردی صمیمانه‌تری احساس می‌کند و این احساس، دستگاه عظیم روزنامه‌اش را به هواداری اعراب و حمایت از حقوق آنان گشانده است.

اگر در وقایع مشروطه ایران و فجایع محمدعلیشاه مردی را دیدید چون ادوارد براون، که مردانه در ناپل لندن به حمایت از حقوق ایرانیان برخاسته و فریاد دادخواهی ملت ایران را به گوش جهانیان می‌رساند و از آزادگان جهان طلب هم‌دردی و همراهی می‌نماید، انگیزه‌اش آشنائی مسلم اوست با زبان فارسی و فرهنگ ایرانی و علاقه به مردمی که میراث‌دار این فرهنگ و این زبانند.

بنابر این هر کسی در هر کشوری از جهان، در راه آموختن زبان فارسی و آشنائی

باادیات و معارف سرزمین مارنجی برده و توفیقی یافته باشد ، در درجه اول دوستدار وارثان این تمدن و فرهنگ است و در قدم بعدی مروج بی مزد و منت آن .

نکته دوم این که : مردم جهان هرملتی را در مراحل مقدماتی آشنائی ، به فیض شهرت بزرگان و نوابغ و نام آوران آن ملت می شناسند و افراد آن کشور را صاحب و وارث صفات و خلقیات آن مشاهیر می پندارند و به عبارتی روشن تر خلف صدق آنان می دانند ، مگر آنکه خلافتش ثابت شود .

در بیان این نکته بدیهی عرض می کنم : با اینکه صدها سال پیش در گوش ما مردم خوانده اند که « از فضل پدر ترا چه حاصل ؟ » و گفته اند « بزرگی به عقل و ادب است نه به اصل و نسب » و با اینکه هیچ ذهن منطقی آشنائی نمی تواند به مخالفت این سخن برخیزد ، اما در رفتار روزانه خودمان تأمل کنیم و ببینیم چگونه به حکم نهانخانه ضمیر خویش از این تلقین گذشتگان سرمی پیچیم و به اصالتها حرمت می نهمیم .

رفتار دهاتی ساده لوحان در برخورد با کسی که شال سبزی به دوسر یا کمر خود پیچیده است نسبت به دیگران تفاوتی فاحش دارد که او را از خاندان پیغمبر می شمارد و معزز و محترمش می دارد و دیگران در نظر او دیگرانند . این تفاوت برخوردها در رفتار شهریان نیز محسوس است . پیوند دور و نزدیک شما بایکی از والامقامان روزگار خواه ناخواه حرمت یادست کم توجه مردم را به شما معطوف می دارد . واقعه عبرت آموزی را که چندی پیش خبرنگاران جرأید گزارش کرده بودند شنیده اید ؟ جوانکی به اهواز می رود و خود را فرزند فلان وزیر معرفی می کند و ناگهان همه سازمانهای دولتی و غیر دولتی به خدمتش کمر می بندند و به سودای گوشه چشم عنایتی سردمهریها و ملامتھایش را بیجان می خرنند و روز بعد که مشتش باز و دروغش برملا می شود به کلاکتی و زندانش می کشند .

این حالت به دهاتیان ساده دل و شهریان اداری مسلک منحصر نیست . در طبقه روشنفکر و صاحب فضیلت نیز به گونه ای دیگر مشهود است : رفتار شما خواننده بی نیاز وارسته در برخورد با فرزند یا نواده فلان دانشمند برجسته یا پیشوای ملی آیا به همان صورتی است که با فرزند فلان فرد معمولی گمنام ؟ . براستی :

بجز از تاك شد که محترم از حرمت می زادگان را همه فخر از شرف اجداد است به همین دلیل بسیاری از نورسیدگان روزگار که به فیض تحولات ناگهانی و ورق گردانیهای لیل و نهار ، از تنگنای تهیدستی به وسعت سرای تجمل و ثروت رسیده اند با همه تنمی که می فروشد و تبختری که می نمایند و خدم و حشمی که پیرامون خویش گرد آورده اند ، از نداشتن اجداد نام آور احساس حقارت می کنند و برای رفع این « نقیصه » در تدابیر گوناگون چنگ می زنند ، نسب نامه می سازند ، به سراغ عکاسخانه های قدیمی می روند و عکس پیرمرد برسدلی نشسته قطار فشنگ بسته ای را می خرنند تا در سالن مجلل پذیرائی خویش به رخ دیگران بکشند که « مرحوم ابوی از مجاهدان صدر مشروطیت بوده است » .

این نسب سازیها همه بر آن دلالت دارد که خلق روزگار ، هر دسته ای به مقتضای فهم

وسلیقه‌اش، به نوادگان بزرگان حرمت می‌نهد و آنان را از مردم معمولی برتر می‌شمارد. این حالت در مورد ملتها نیز صادق است و صراحتی بمراتب بیشتر. مردم فرهنگ آشنای جهان در نخستین برخورد بایک فرد فرانسوی به یاد هوگو و ولتر و روسو می‌افتند و ناخودآگاه او را از اخلاف آن بزرگان می‌دانند و رفتارشان با این فرد ناشناس بکلی متفاوت است از رفتاری که با فرد ناشناسی فرضاً از مغولستان خواهند داشت.

در سالهای جنگ دوم جهانی، مبلغان مزدور انگلستان، چرچیل را در شهر وده ایران بعنوان برجسته‌ترین سیاستمدار هوشمند زمان معرفی کرده بودند این تبلیغ درست یا نادرست، در ذهن اغلب ایرانیان تبدیل به حکمی کلی شده بود، صادق بر احوال هر فرد انگلیسی. در نتیجه تا همین چندسال پیش، حتی درس خواندگان و معرفت آموختگان ما برای حرکات ساده و اغلب ساده لوحانه فلان کارمند معمولی یا حامل انگلیسی تعبیرهای عجیب و غریب می‌تراشیدند و هر عبارت نامعقول او را با جهانی رمز و اشاره تفسیر می‌کردند و او را درهوش و زیرکی بر افراد دیگر ملت‌های جهان برتر می‌نهادند. آخر هم وطن چرچیل نمی‌تواند آدمیزاده ساده کم هوش کند ذهنی باشد.

به دلیل همین خاصیت ذهن بشر است که زمامداران کشورهای پیشرفته جهان برای معرفی مشاهیر و بزرگان فکر و فرهنگ خویش به جهانیان تلاش‌های محسوس و نامحسوس فراوان دارند. از سرگذشت بزرگان خود فیلم‌های سنگین و پرخرج و مردم پسند می‌سازند، برای ترجمه آثار متفکران و نویسندگان خود به مترجمان و ناشران کمک‌های معنوی و مادی می‌رسانند. برای تألیف و نشر تاریخ فرهنگ و تمدن خویش در کشورهای دیگر سرمایه‌گذاری‌های کلان و بی‌دریغ می‌کنند. به هر مناسبتی نام هوگو و گوته و شکسپیر و کانت و هگل را پیش می‌کشند و در ذهن بیگانگان می‌کارند.

آخر اینان سالها پیش از ما بدین واقعیت پی برده‌اند که: قضاوت جهانیان درباره هر ملتی متکی به معرفتی است که از حال مشاهیر و بزرگان آن ملت دارند و این برداشت نامحسوس ذهنی، زمینه رفتار آنان را در برخورد با بیگانگان مشخص می‌کند.

باتوجه بدین نکته هر کسی در هر کشوری از جهان معرف نام و آثار بزرگانی چون ابن‌سینا، مولوی، خیام، سعدی، حافظ باشد و هم وطنان خویش را با عظمت اینان آشنا کند، عملاً مبلغ ایران و مدافع اصالت ایرانیان است.

نکته سوم این که: در جهان آشفته سامان امروز هیچ ملتی از داشتن دوستان خوب و کار آمد بی‌نیاز نیست. برای جلب دوستی‌ها عامل فرهنگی بمراتب مؤثرتر و بادوام‌تر از عوامل اقتصادی و سیاسی است. در جهان بهم فشرده پایان قرن بیستم هیچ کشوری ملتی نمی‌تواند پیرامون خویش پرده آهنین بکشد و از تحولات جهانی برکنار ماند. هر توجیهی که در سواحل چین ظاهر شود، لرزه‌هایش در اعماق امریکا اثر می‌گذارد و هر تحولی که در اسکاندیناوی پدید آید عوارضش به شبه قاره هندوستان کشیده می‌شود.

پیشرفتهای صنعتی جهان قرن ما فاصله‌ها را درهم شکسته است و کشورهای کوچک و

بزرگ را بهم نزدیکتر کرده و به میدان مسابقه بین‌المللی کشانده است. در این جهان بهم پیوسته در هم ریخته، روابط بین ملتها کیفیت و تشخیصی پیدا کرده است بکلی متفاوت با آنچه که در جهان قرن پنجم یازدهم وجود داشت.

هرملتی مرکب از افراد بشر است و به همان نسبت که هر آدمیزادی صاحب غرایز و تمایلاتی است، ملتها نیز آمال و هدفهایی دارند. به همان درجه که افراد بشر در جستجوی دوستان بهتر و مؤثرتر و طالب تفوق و حرمت‌اند، ملتها نیز طالب تفاهم و دوستی و - اگر در جهان امروز میسر افتد - تفوق‌اند و می‌خواهند شخصیت خود را حفظ و توجه جهانیان را به عظمت خویش جلب کنند.

جلب دوستی و احیاناً حرمت کشورهای دیگر و تحکیم تفاهم و ایجاد تعلق باملت‌های دیگر، نه با سلاح جنگی در جهان امروز میسر است و نه با کمک‌های بی‌عوض و بخشش‌های بی‌ضابطه، ممکن.

اگر این دو عامل در جهان ما اثری قاطع و مستدام داشتند، کشورهای قدرتمند زمان به عامل دیگر متوسل نمی‌شدند.

پایان عبرت‌آموز جنگ‌های ویت‌نام درس مؤثری به قدرت جویان جهان آموخت. هر کشوری که از سرگذشت جنگ‌های طولانی و نفرت‌انگیز جنوب شرقی آسیا پندی نیاموخته باشد، از آموزگار روزگار هم نخواهد آموخت. ملتی که سر نصیحت شنیدن نداشته باشد باید به حکم سعدی تسلیم ملامت کشیدن شود.

اگر کمک‌های اقتصادی برای جلب محبت ملتها بتهنئائی کافی بود، امروز نمی‌از مردم جهان بجان دوستدار امریکاییان بودند و می‌بینیم که نه تنها چنین نیست بلکه....

کشورهای بیدار جهان به حکم تجربه دریافته‌اند ایجاد پیوندهای معنوی باملت‌های دیگر بهترین و مطمئن‌ترین راه دوست‌یابی در جهان امروز است.

اینان در عین حالی که از مصرف بجای پول و اندوختن اسلحه برای روز مبادا غافل نیستند و این نکته را دریافته‌اند که در جهان آژمند امروز از دست تهی خیری حاصل نمی‌شود و با وجود دیوانگان جهان‌نخواره شرط خرد مال‌اندیش، قوی بودن است و در نظام طبیعت ضعیف پامال است، این هر دو عامل پول و اسلحه را برای روز ضرورت که گریزی باقی‌نماند نگه داشته‌اند، اما همراه آن به عامل بسیار مهم‌تر و انسانی‌تری نیز توجه دارند و بدان وسیله پیوندهای خود را با ملت‌های دیگر استواری می‌بخشند.

در همین مسأله اعراب و فلسطین تأملی بفرمائید. جهان عسرب چنانکه می‌دانید و خودشان هم معترف‌اند، جامعه پراکنده نامتحد و ناهمسانی است. تندروترین حکومت‌های جهان با محافظه‌کارترینشان در این جامعه صدمیلیونی وجود دارد. یکی دو کشور سرسپرده بلوک شرق‌اند و دوسه کشور برساخته و دل‌باخته جهان غرب. در میان زمامداران کشورهای جورا جور عرب کم نیستند کسانی که چشم بر حکم و گوش بر فرمان امریکایند، و همه جهانیان از روابط نزدیک امریکا و اسرائیل نیز باخبرند. با وجود این روابط صریح و بی‌پرده، در طول سی سال گذشته احدی از امریکا پسندترین زمامداران عرب جرأت نکرد اسرائیل را به رسمیت

بشناسد و از همدردی - و گرچه ظاهری - با فلسطینیان کوتاهی کند .
 این واقعیت معرف آن است که در هر نظام حکومتی و گرچه استبداد مطلق، ملت‌ها سهمی دارند، سهمی تعیین کننده و فراموشی ناپذیر . کویتی سرمایه‌دار متشم نمی‌تواند حساب خودش را از فلسطینی آواره جان بر کف جدا کند، بحکم پیوندهای معنوی و فرهنگ مشترک .
 اهمیت و ضرورت روابط فرهنگی است که ملت‌های بیدار جهان را به تلاشهای گوناگون و داشته است، یکی در کشور دیگر مؤسسه انتشاراتی فرانکلین می‌سازد و طبقه اهل قلم را با دستمزدهای گزاف بخود می‌کشد و به ناشران برای ترجمه آثار نویسندگان امریکائی مدد می‌رساند، دیگری در انجمن روابط فرهنگی شبهای شعر خوانی تشکیل می‌دهد و هزاران جوان پرشور دانشگاهی را که مردان با نفوذ فرادیند به‌خانه خود می‌کشد و هوادار فرهنگ و تمدن خود می‌کند، دیگری آثار مورد علاقه ملت همسایه را چاپ میکند و با قیمتی اندک به دسترس آنان می‌گذارد، و دیگری با تشکیل نمایشگاههای نقاشی و مجسمه سازی و نمایش فیلم‌های سینمایی جوانان را متوجه حضور خود می‌کند، و دیگری برای پنبه‌فروشانجوی زبان آزمایشگاه چندصد هزار تومانی و معلمان متعدد می‌فرستد .

بنابراین هر کسی در هر کشوری افراد هم وطن خویش و بخصوص طبقه جوان دانشجو را با آداب و سنن ایرانی، با نوروز و مهرگان ایرانی، با تصوف و عرفان ایرانی آشنا کند و با توصیف شیراز و خراسان و اصفهان تخم علاقه بدین سرزمین رادرمزغ خاطر آنان بیاشد، مستقیماً به نفع ملت ما عمل کرده است و در طبقه صاحب نفوذ کشور خویش بردوستان و دوستداران ما افزوده است .

اکنون در حاصل این سه نکته البته بدیهی که به‌عنوان مقدمه عرض کردم تأمل فرمائید.
 آن یگانگی که در کشور خویش با آموختن زبان فارسی موجب آشنائی هم وطنانش با ملت ما می‌شود، و با شناساندن بزرگان و مشاهیر ایران، ما را در چشم هم‌وطنان خود اخلاف آن بزرگان و وارث آن عظمت‌ها و سنجایا معرفی می‌کند، و با آموختن ادبیات فارسی هم‌وطنان خود را با جلوه‌های ذوقی و فکری و هنری ملت ایران و آداب و سنن ایرانی آشنا می‌سازد، جز معلم زبان فارسی که می‌تواند باشد؟

وجود ارزنده‌ای که فارغ از هر اجباری و بدور از هر شائبه مادی، دوران جوانیش را صرف فراگرفتن زبان و فرهنگ ما کرده است، ناگزیر تعلق خاطری با صاحبان این زبان و فرهنگ داشته‌است و سالها ممارست در ادبیات و زبان فارسی بر مراتب تعلق و دلیستگیش افزوده است و اکنون با ترویج زبان ما و توصیف جنبه‌های مثبت فرهنگ و تمدن وطن ما و تبلیغ میراث‌های ارزنده نیاکان ما در کشور خویش و به هم‌وطنان خویش، بیش از هر عامل و هر فردی در ایجاد همدلی و در نتیجه همدردی و همراهی ملت خود با ایرانیان موثر است .

استادی که برای دانشجویان هم‌وطن خود سخنان دل‌آویز سعدی می‌خواند، ترنمات جان بیقرار مولوی را منعکس می‌کند، غزلیات عمیق و آسمانی حافظ را شرح می‌دهد، ستایشگر اجداد ما و مبلغ اصالت تمدن و فرهنگ ماست. مبلقی گیرانفس و بی‌ریا و بی‌مزد و منت.

هر ایرانی که به مفاخر گذشته و مصالح آینده ملت خویش دل بسته باشد، بناچار خود را مدیون این وجود گرامی می‌داند و می‌خواهد در هر مقام و موقعیتی که هست و به هر نحوی که می‌تواند این خدمت را ارج گزارد و گوشه‌ای از این دین سنگین را ادا کند.

برای ادای این دین معنوی نیازی به صرف مادیات نیست، اصلاً طبقه معلم در کشور هائی که اصل نامبارک «اصالت دلار» بر جان و دل ملت حکومت نمی‌کند، با لذات قناعت و غرور مناعت آشنایند و نیازی به درهم و دینار نودولتان ندارند. در میان این طبقه صدمک دل به نیم نظر می‌توان خرید. آنچه روح تعالی پسند این جماعت را سیراب می‌کند توجه سپاس‌آمیز و حقیقت‌شناسی صمیمانه است. و این وظیفه، واجب عینی هر فردی است که بنام ایرانی با مسائل فرهنگی سروکاری دارد و به گسترش فرهنگ ایرانی و مصالح آینده ملت خویش دل بسته است.

چه خدمت و لذتی از این بالاتر که فلان نویسنده و مؤلف ایرانی، چند نسخه‌ای از کتاب خود را به استادان زبان فارسی در فلان کشور بیگانه اهدا کند، تأثیر این هدیه دلنشین در روح استادی که با زبان و ادب فارسی سروکار دارد بر مراتب بیش از آن است که بتوان با مقیاس‌های عادی و مادی برابری دانست.

چه عیبی دارد که فرهنگیان و فرهنگدوستان و از آن بالاتر دانشمندان ایرانی در سفرهائی که به کشورهای دیگر می‌کنند، سری هم به دانشگاهی بزنند و از بخش فارسی آنجا و معلمان و دانشجویان این بخش احوالی بپرسند و ساعتی از وقت خود را صرف گفتگوی با آنان کنند.

چه خدمتی از این بهتر که یکی از سازمانهای فراوان عدد و بی‌خاصیت فرهنگی در کشور ما همت نماید و با تهیه فهرستی از استادان برجسته زبان فارسی در کشورهای دیگر با آنان مکاتبه کند و از حال و کارشان باخبر شود و این فهرست را در اختیار مدیران مجلات ادبی ایران بگذارد و از آنان بخواهد که با اهدای نسخه‌ای از مجله خود دل این دوستان دور افتاده را بدست آرند.*

اینهاست خدمات ایران دوستانه و فرهنگ پرورانه‌ای که دانشمندان و فرهنگیان ایران می‌توانند به همزبانان همدل خویش در کشورهای دیگر عرضه کنند. اما بفرض آنکه ازمین امروز گروه کثیری درین راه خیر قدم نهند و به فکر ایجاد رابطه با استادان و دانشجویان

* وجه خال زیبایی بر گوشه جمال پادشاهی می‌نشانند، اگر مقارن نوروز ایرانی، برای هراستاد فارسی - یادست کم استادان برجسته و نام‌آور زبان فارسی - در کشورهای دیگر، کتاب نفیسی به‌عنوان هدیه نوروژی شهبانوی ایران فرستاده شود و شخص سفیر مأمور تسلیم این عطیه گردد در مجلسی باشکوه و مراسمی رغبت انگیز.

یقین دارم با وجود فرهنگی صاحب فراستی چون دکتر نهایندی (امیدوارم یاران گوشه گیر و نکته‌سنج که بدقت مراقب و محاسب قلم‌ناچیز منند، این صفات را از مقوله مدیحه‌نپندانند و به مدح‌تکبری محکوم‌نکنند که به فیض قناعت از جهانم فراغت است) که با هر کتاب سکه‌ای یا تصویری هم به‌عنوان یادبود باشد.

زبان فارسی افتند ، این اقدام ملی ، مقامات دولتی را از وظایف خویش بی نیاز نمی کند .
ما در بسیاری از کشورهای دور و نزدیک علاوه بر سفیر و اعضای کادر سیاسی ، رایزنان فرهنگی داریم و در بسیاری از کشورها علاوه بر رایزن فرهنگی گروهی به نام رئیس خانه - فرهنگ و مروج فرهنگی حقوق و فوق العاده می گیرند که خدمت کنند .

نوع خدمت و بعبارت روشن تر اصلا فلسفه وجودی اینان چیست ؟ . جز این است که باید با همه امکانات و ابتکارات در خدمت استادان زبان فارسی و مروجان تمدن و فرهنگ ایرانی باشند ؟ جز اینست که باید دور از تشریفات عالی جنابی و جنت مکانی ، بایکایک این استادان و حتی دانشجویان رابطه صمیمانه فرهنگی برقرار کنند و به عنوان مرجع نیازهای علمی و فرهنگی آنان لحظه ای از راهنماییها و گره گشائیها غفلت نورزند ؟ .

برای رایزن و مأمور فرهنگی ایران در کشور محل خدمتش وجود معلم و استاد زبان فارسی در هر شرایط و هر موقعیتی که هست باید وجود مقدس و قابل احترامی باشد . آخر اینان وسایل و عوامل پیشرفت کار اویند . حرمتی که به اینان می گذارد حرمتی است که برای فرهنگ و ملیت خویش قائل شده است و اگر بحکم جهالت یا غرض یا به دستور ابلهی بالاتر از خودش این عوامل مؤثر را درهم شکست و از خویش رنجانید ، به زیان منافع ملت خویش اقدام کرده است و اگر حساسی در کار باشد باید به کار ابلهانهاش رسیدگی شود و مجازات گردد . و هر تأخیری در این رهگذر - و گرچه به قصد لجبازی و انتقامجویی از هوطنان - موجب آفات بسیار و عمیق تر شدن رنجش هاست .

ومن می خواهم نمونه ای از این خیانت احمقانه را به تفصیل باز گویم تا بدانید آنچه درین مقوله سالها پیش نوشتم نه زائیده تخیل بود و نه آمیخته به اغراق .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

گله از حضرت نوح

ز غفلت کرد کاری ناپهنجار !
شود هر يك به یکدردی گرفتار ؛
که با آن تجربت در عمر بسیار
ز طوفان گشت در کشتی نگهدار ؟
گروهی آزمند و پست و خونخوار
جلال بقائی

اگرچه حضرت آدم بجنّت
که اعقابش در این دنیای خاکی
ولی از نوح افزون شکوه دارم
چرا این جنس ناجنس دویا را
که تا از نسلشان باقی بماند